

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۱۲/۲۶

لمر احسان

سید جمال الدین افغانی و بر خورد شرق و غرب از شهید پوهاند بهاولدین مجروح



پوهاند سید بهاولدین مجروح این مقاله را در سال ۱۳۵۵ در سمینار بین المللی به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغان دایر شده بود ایراد نمودند و محترم نعیم مجروح پسر استاد که مسئولیت پیشبرد مرکز اطلاعاتی افغان را در پشاور بعد از شهادت پدر به دوش داشت، نوشته است که «آثار پوهاند صاحب با وجود آنکه سه بار چاپ شد و رایگان پخش شد کافی نبود، بهترین راه نشر آثار سوشل میدیا است که انشاء الله بصورت منظم در خدمت تان قرار خواهد گرفت.» به امید این مامول نیک و پر میمنت

سید جمال الدین افغانی یکی از چهره های اسرار آمیز، دلچسپ و پر معنی تاریخ جهان معاصر است. اسرار آمیز از جهتی است که بعضی مراحل زندگی وی مورد شک و تردید قرار می گیرد و به گفته البرت حورانی: "وی خود را افغان می گفت و دشمنانش او را ایرانی می گویند". علاوه بر بعضی از جوانب مهم حیات و فعالیت های وی هنوز هم طوری که شاید و باید به اندازه کافی روشن نشده است. دلچسپ از این نگاه است که وی به چهره فلاسفه قدیم چون ابن سینا

و ابن رشد و هم به چهره متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به چهره روزنامه نویس مجاهد و مبارز و هم هنگامه طلب و ماجرا جو جلوه کرد.

و اما چیزی که به صورت خاص بر اهمیت این چهره افزود و معنی خاصی بدان داد آن چیز عبارت بود از بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی بر خورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی و سهم فعالی که وی در این جریان بزرگ تاریخ گرفت. موضعگیری سید جمال الدین افغانی در این حادثه موضعگیری یک تمدن در برابر یک تمدن دیگر بود. وی از یک جریان بزرگ تاریخی نمایندگی کرد. جریانی که هنوز جزء تاریخ نشده است و ما امروز به شکل جدی تر و پیچیده تری با آن روبرو می باشیم. اندکی تفکر راجع به معنی و مفهوم شخصیت سید جمال الدین افغانی خواهی نخواهی ما را وادار می دارد تا مشکلات عمده فرهنگی و اجتماعی جهان امروز را طرح کنیم.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

ولی اگر کسی سعی کند علت این شهرت جهانی عظمت و بزرگی این چهره تاریخی را از آثار محدود و پراکنده وی در یابد با یأس عمیقی مواجه خواهد شد و به زودی پی خواهد برد که شخصیت سید جمال الدین افغانی از آثارش غایب است. این نکته هنوز چهره او را دلچسپ تر می سازد. چه مهم ترین اثر و یگانه اثر وی همانا زندگی وی و فعالیت پیگیر وی بود. افکار و نظریات او در نفس تلاشها و مبارزات او جا دارد و از جنبه عملی حیات او جدا شده نتوانست و به شکل یک طرح نظری در نیامد. می توان گفت که خود سید شخصیت وی و مبارزات وی به ذات خود یک مفکوره زنده در حال جنبش و حرکت بود.

راجع به این که سید جمال الدین افغانی در حیات خود چه ها گفت و چه ها کرد سخن ها فراوان گفته شده و آثار متعددی نگاشته شده است. اشاره مختصری به این نکات تکرار بیهوده خواهد بود.

شخصیت سید جزو تجزیه نا پذیر یک متن تاریخی است و به نظر ما معنی تاریخی این شخصیت بیشتر اهمیت و ارزش دارد. لذا ما این شخصیت را به صورت کلی به حیث یک مفکوره در نظر گرفته و می کوشیم ابعاد تاریخی آن را از دو زاویه جستجو کنیم:

1- معنی و موقعیت شخصیت سید در پس منظر تاریخ

2- معنی و مفهوم این شخصیت در متن تاریخی جهان امروز.

روش ما در این جستجو بیان حوادث گذشته و معاصر تاریخی نخواهد بود. بلکه ما در قدم اول بعضی اساسات نظری را طرح می کنیم که اگر آن را به صورت مسلمات و بدیهیات نه پذیریم آن را می توان به شکل فرضیه های کار قبول کرد و به یاری آن در مورد جریان مهم تاریخ مورد بحث خود بعضی نتیجه گیری ها خواهیم کرد.

چند فرضیه قبلی بحث ما راجع به شخصیت سید جمال الدین افغانی و ابعاد تاریخی آن قرار ذیل خواهد بود:

اول: تمدن و کلتور یک واقعیت متحولی در زمان است.

دوم: نکته عمده ای که یک کلتور و تمدن را از کلتور و تمدن دیگر متمایز می سازد عبارت است از اختلاف در جهان بینی های آن دو کلتور و تمدن.

سوم: جهان بینی یعنی یک منظومه ذهنی متشکل از سوال ها و جواب ها متکی بر چند اصل و پرنسیپ فکر و عقیدوی که از طرف یک اجتماع به حیث منبع اقتدار و اعتبار فکری و ذهنی پذیرفته شده و کردار فردی و اجتماعی، طرز فهم، احساس و ادراک آنها را از جهان و زندگی تعیین می نماید.

چهارم: تحولات یک تمدن اساساً تحولاتی در جهان بینی همان تمدن است.

پنجم: تحول به دو نوع است: تحول تکاملی یا تحول انقلابی، تحول تکاملی به صورت کلی تدریجی است و تحول انقلابی سریع و ناگهانی است تحولات تکاملی تدریجی می تواند به تحولات انقلابی منجر شوند.

تحول تکاملی آن است که اصول و اساسات جهانی بینی یک تمدن را متأثر نمی سازد بلکه فقط در روشها و اشکال و فروع جهانی بینی تغییری وارد می نماید که در اثر آن بعضی جوانب همان جهانی بینی کاملتر و غنی تر می شود و بعضی جوانب دیگر آن که با شرایط زمان سازگاری ندارند از بین رفته و جای آن را اشکال دیگر می گیرد.

تحول انقلابی آن است که اصول و اساسات جهانی بینی یک تمدن را بر هم زند و جهانی بینی دیگری را جاگزین آن می سازد.

ششم: بزرگترین پدیده تاریخ تمدن مخصوصاً تاریخ تمدن جهان معاصر، تمدن مغرب زمین است. یگانه عامل تحولات تکاملی یا انقلابی در همه اجتماعات جهان فقط موجودیت تمدن غربی و جهان بینی آن می باشد. همه چیز به تناسب همین واقعیت جهانی تعیین و تشخیص می گردد مبارزات یا در راه مقاومت یا مقابله با آن است یا در راه عملی شدن بعضی مفکوره های آن است و یا به شکل پیش آمد متناقض مدرنیست ها و ریفورمیست ها که با یک جهت آن مقابله

می کنند و جنبه دیگر آن را می پذیرند. هیچ واقعیت تحولات اجتماعی و کلتوری را امروز نخواهیم یافت که از این چار چوب بیرون قرار گیرد.

اکنون این چند قضیه قبلی فوق را در نظر گرفته در روشنی آن می کوشیم مشکلات مورد بحث خود را طرح کنیم: می توان گفت که مهمترین پدیده تاریخ چه از نگاه ما شرقیان و چه از نگاه تاریخ جهان همانا حادثه برخورد های دو تمدن یعنی شرق اسلامی و غرب عیسوی می باشد. این برخورد ها را می توان به دو مرحله بزرگ تقسیم کرد:

مرحله نخست: بر خورد تمدن شرق اسلامی در موقف برتری بر غرب.

مرحله دوم: بر خورد شرق اسلامی در موقف کهنتری با تمدن غرب.

چهره سید جمال الدین افغانی در این مرحله ثانی برخورد شرق و غرب درخشندگی و معنی خاص دارد.

در مرحله نخست دین اسلام در جوامع شرقی آن وقت تحولات انقلابی به راه انداخت، تمدن جدیدی به وجود آورد که پیام نو و مفکوره نو از انسان و از جهان با خود داشت.

جهان بینی اسلامی چنان یک منظومه ای بود که متکی بر اصول و اساسات جدید بود و همه جوانب حیات فردی و اجتماعی، مسایل فهم و دانش، مسایل اخلاق و سیاست، اقتصاد و حقوق را در بر می گرفت. معنی و هدف حیات را تعیین کرد مسوولیت و اهمیت فرد را بر ضد جامعه قبیلوی و اهمیت امت و تشکیل دولت را به اساس عقیده اسلامی نه به اساس وحدت قبیله، قوم یا نژاد تثبیت و تائید نمود.

برخورد تمدن اسلام در این مرحله ارتقا با سایر تمدنها و برخورد همین تمدن در مرحله انحطاط با جهان غرب با هم به کلی اختلاف دارند.

در مرحله نخست تمدن اسلام در موقعیت برتری قرار داشت. از اهمیت و ارزش پیغام خویش کاملاً آگاه بود. به قدرت فکری، سیاسی و نظامی خویش اطمینان داشت. در آن زمان بر خورد تمدن اسلامی با تمدن های گذشته یا موجود آن وقت از این قرار بود که چه ها از کلتور های دیگران گرفته بود تا عامل قدرت و توسعه بیشتر اسلامی گردد و باعث تکامل جهان بینی آن شود. در آن وقت تمدن اسلام چنان قدرتی داشت که توانست در برابر تأثیرات عوامل کلتوری و فرهنگی بیرونی از اختیار و انتخاب کار گیرد و توانست توسط آن از علوم عقلی یونانی، از علوم و هنر های هندی و آریانی بهره ها بر دارد، خود را غنی تر سازد و تمدن بزرگی را ایجاد کند.

اما در مرحله ثانی وقتی جهان اسلام در برابر تمدن غرب قرار گرفت، دچار انحطاط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده و در موقعیت کهنتری بود. آن آزادی انتخاب و قدرت مقاومت در مقابل فرهنگ بیگانه دوره قبلی باقی نمانده بود. عالم اسلام وضع دفاعی به خود گرفت و حادثه غربی شدن کشور های اسلامی حادثه اجتناب نا پذیری جلوه کرد. در این موقف عقب نشینی و دفاعی در مقابل تمدن غرب مسأله بر خورد با غرب معکوس مسأله مرحله قبلی بود و چنین طرح می شد: در پروسه "غربی شدن" آیا کشور های اسلامی به چه طریق می توانند سنن گذشته و تعلیمات اسلامی را حفظ و نگهداری کنند.

در مرحله اولی جهان بینی اسلامی خودش یک جهان بینی انقلابی بود و همه تأثیراتی که از بیرون در خود پذیرفت تحولات تکاملی بود و باعث غنا و انکشاف بیشتر آن شد.

در مرحله دوم جهان بینی اسلامی به حالت ثبات و استقرار رسیده بود و در مقابل تأثیرات بیرونی قرار گرفت که تحولات انقلابی در جهان به راه انداخته است و اصول و پرنسپ های جهان بینی ها را در مورد شک و تردید قرار داده است.

در اینجا لازم است به یک سو تفاهم مهمی اشاره کرد که بعضی از نویسندگان مسلمان مرتکب شده و امروز نزد مسلمانان رواج یافته است. بعضی متفکرین عالم اسلام دوره دوم مساله بر خورد شرق و غرب را به شکل برخورد

دوره اول طرح نمودند و گمان کردند (و امروز هم بسا از مسلمانان همین گمان را دارند) که همان طوری که تمدن اسلام در آغاز توسعه و انکشاف خویش از علوم عقلی یونانی استفاده کرده توانست امروز می تواند این کار را در مورد علوم و تکنالوژی غربی انجام دهد بدون این که اصول و اساسات جهانبینی اسلامی از آن متغیر شود.

چون صحبت ما دور افکار سید می چرخد و سید چهره مهم دوره دوم برخورد شرق و غرب می باشد. لذا مجبوریم نظر مختصری به بعضی خصوصیات عمده تاریخی و فکری این دوره بیندازیم. گر چه بحثی به این اختصار و فشردگی بعضی نکاتی را که ایجاب شرح و تفصیل بیشتری را می کند خواهی نخواهی اندکی مبهم خواهد گذاشت.

دوره دوم برخورد شرق اسلامی و جهان غرب با دولت عثمانی آغاز یافته با انحطاط آن دولت دوام کرده و امروز نیز به شکل دیگری در جریان می باشد. امپراطوری عثمانی مانند سپری برای دین اسلام بود که آن را در مقابل تهاجمات اجنبی حفظ کرد و عامل مهم قدرت و عظمت تمدن اسلامی بود اما این سپر عالم اسلام در عین حال مانند سدی در مقابل نفوذ بیرونی کار کرد و جهان اسلام را منتهای متمادی از انکشافات و تحولات عظیم اروپایی بی خبر و بیگانه نگه داشت. و یکی از عوامل عمده این ایجاد موانع در راه نفوذ تحولات و انکشافات جدید اروپا در عالم اسلام این بود که دستگاه دولتی و اهل قدرت امپراطوری عثمانی افکار جدید و فلسفه های اجتماعی اروپا را بزرگترین خطری برای اقتدار سیاسی مطلق و نظام دولت استبدادی خود می پنداشتند. در نتیجه وقتی دولت عثمانی روبه ضعف نهاد قدرت تخنیکی و نظامی جهان غرب مانند صاعقه ای بر سر کشور های اسلامی فرو ریخت که از سر گیچی آن صدمه ناگهانی، عالم اسلام هنوز هم کاملاً به هوش نیامده است.

انحطاط دولت عثمانی در قرن هفدهم میلادی به کلی مشهود بود، سلطان مرکز همه قدرت بود، اما از یک طرف دستگاه ناقص و رو به انحطاط اداری دولت از موثریت در پیشبرد امور می کاست و از طرف دیگر از ختم قرن شانزدهم به بعد سلاطینی که زمام امور را به دست گرفتند اکثر اشخاص بی کفایت و ضعیف بودند، اردوی عثمانی نیز به تدریج نظم و اقتدار خود را از دست داد.

و هم در این زمان امپراطوریت دچار یک بحران عمیق اقتصادی بود. علت اساسی بحران که ضعف اداری امپراطوریت آن را بیشتر شدت بخشید، توسعه نفوذ اروپا به جوانب شرق و غرب بود و استقرار مراکز تجارتهای اروپایی در هندوستان روابط امپراطوریت عثمانی را با جهان بیرونی بر هم زد. کشف امریکا و جریان سیل آسای طلا به کشور های مدیترانه بیشتر تأثیر عمیق در اوضاع اقتصادی امپراطوریت وارد نمود.

در داخل دو حادثه دیگر به وخامت بحران داخلی افزود:

یکی این بود که قدرت های محلی از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده بیش از پیش کسب استقلال نمودند و دیگری جریان وهابیسیم بود که موجودیت دولت عثمانی را مورد شک و تردید قرار می داد.

اما مهمترین خطری که موجودیت امپراطوریت عثمانی را تهدید می کرد در داخل قلمرو آن نبود بلکه بیرون از سرحدات آن قد علم کرد. این خطر انقلاب علمی و تخنیکی اروپا و قدرت روز افزون نظامی و اقتصادی آن بود. چه در اواخر قرون وسطی و بعد از آن تغییرات اجتماعی و اقتصادی بنیادی در اروپا رخ داد که در حوزه تمدن اسلام به وقوع نه پیوست. در بعضی از کشور های عمده اروپای غربی نظام فئودالی قرون و سطی متکی به کلیسا روبه ضعف نهاد و یک طبقه جدید اجتماعی تجارت و صنعت پیشه قوت گرفت. این طبقه بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی و تسلط اجتماعی بر کلیسا و دین عیسوی اتکا نکرد بلکه به فلسفه ساینس و تخنیک رجوع نمود. با جدایی فلسفه از دین اساسات جهان بینی نوی ریخته شد که در چوکات آن دولت از دین جدا شده توانست و فلسفه های سیاسی نوی به وجود آمد، علوم از ساحه اقتدار کلیسا بیرون رفته وافق نا محدودی به روی انکشاف و توسعه آن باز شد. خلاصه در اروپا بعد از رنسانس جهان بینی جدیدی به تدریج جای جهان بینی کهنه را گرفت.

در این مورد نکته دیگر سو تفاهم نزد ما این است که بعضی از متفکرین عالم اسلام اروپای بعد از رنسانس را همان اروپای عیسوی فنودالی قرون وسطی تصور کرد و می پندارند که هنوز هم جهان اسلام تنها با دین عیسوی روبرو می باشد.

دولت عثمانی یعنی همان قدرتی که در قرن شانزده و حتی چندی بعد از آن می توانست اروپا را تحت تسلط خویش قرار دهد و شهر ویانا را تهدید نماید و با قدرت های اروپایی مساویانه بجنگد نتوانست اختراعات و اکتشافات جدید را در هنر نظامی به کار برد. در نتیجه بعد از نیمه قرن هژدهم دولت عثمانی دیگر با قدرتهای اروپایی توان مقابله را نداشت. اختراعات و کشفیات علمی و تخنیکی اروپا در جهان اسلام انعکاسی نکرد. مثلاً در ادبیات عثمانی این دوره هیچ اشاره ای به کوپرنیک نمی یابیم. اردو و قوه بحری از اکتشافات تخنیکی جدید هیچ استفاده ای نکردند. در نتیجه در نیمه قرن هژدهم انحطاط امپراطوریت اسلامی به کلی روشن و واضح بود.

نخستین نویسندگان دوره انحطاط از سلطان وقت دعوت کردند که عظمت و بزرگی گذشته را احیا کند. اما متوجه بودند که با احیای تأسیسات زمان گذشته مسأله حل نخواهد شد و امپراطوریت به چیز دیگری محتاج است و این احتیاج عبارت بود از تقویه قوه دفاعی و نظامی.

راه مقابله با اروپا را تنها در آموختن تخنیک های جدید نظامی جستجو کردند هر آن چیزی که در این دوره از السنه اروپایی در ریاضیات، جغرافیه، تاریخ و دریا شناسی ترجمه شد فقط در هدف بهبودی وضع اردو و حالت نظامی امپراطوریت بود. مکاتب تعلیمات عسکری برای تدریس تخنیک های اروپایی افتتاح شد.

بعد از این تماس نظامی یک نوع تماس سیاسی با اروپا توسط مترجمین و بعداً توسط بعضی سفرا صورت گرفت این نسل دیپلماتها نیز حل مسأله را بیشتر در فورمهای نظامی دیدند و فکر کردند که امپراطوریت باید شکل دولت جدید متمرکز را اختیار کند و برای انجام این کار چند شرط ذیل را لازم دیدند:

1. ایجاد یک اردوی نو.

2. استعمال این اردو در راه برقراری دوباره اقتدار مرکزی بر تمام ولایات نیمه مستقل.

3. تطبیق یک سیستم جدید قوانین و اداره متکی بر اصل مساوات.

در اوایل قرن نوزدهم یک جریان فکری جدیدی در اجتماع اسلامی امپراطوریت عثمانی به راه افتاد که تأثیرات بعدی طولانی داشت و آن تأثیرات امروز با شدت بیشتر جریان دارد و آن عبارت بود از مفکوره اصلاحات در هدف "غربی شدن" اجتماع، در این دوره که به نام "تنظیمات" یاد شد مدارس جدید عسکری، طبی و امور اداری تأسیس گردید، هیات های عرفانی به اروپا فرستاده شدند. یک روزنامه رسمی به وجود آمد، لباس اروپایی معمول شد و غیره...

فقط بعد از نیمه قرن نوزدهم در حوالی 1860 بعضی نویسندگان و متفکرین اسلام بعضی مسائل اساسی جهان خود را

مخصوصاً مسأله عمومی تیوری سیاسی را در میان گذاشتند و چنین سوالاتی طرح کردند... ادامه دارد